

## آیا مردم امروز ما به خیام نیاز دارند؟!

دکتر کاووس حسن‌لی / دانشگاه شیراز

### درآمد

جهان گذشته‌ی ما جهانی دیگر بوده است. مردم دیروز ما در جهانی دیگرگونه زیسته‌اند. زندگی در جامعه‌ی چندین سده پیش با زندگی امروز ما بسیار متفاوت بوده است. جامعه‌ی چندین قرن پیش، شرایطی دیگرسان و در نتیجه جهان‌نگری دیگرگونه داشته است. آن جهان زیبایی‌شناسی مخصوص خود را داشته و ادبیات مخصوص خود را می‌طلبیده است. ساختارها، بافتارها و رفتارهای اجتماعی گذشته، امروز بکلی دگرگون شده و شرایطی تازه پدید آمده است. سرعت در پیشرفت فناوری و گسترش وسایل ارتباط جمعی، باعث شده شخصیت مردم امروز ما، بویژه جوانان این دو سه دهه به گونه‌ای دیگر شکل بگیرد. «جهت‌گیری عمومی شعر گذشته‌ی فارسی، به سوی زبان و بیانی فاخر و رسمی است. این شعر عرصه‌ی تکرار مکرر تجربه‌هایی است که شاعر از پیشینیان خود فرا گرفته است. و این تجربه‌ها در حوزه‌ی مفاهیم کلی و ازلی و ابدی است. به قول نیما: «شعر قدیم ما سوژکتیو است. یعنی با باطن و حالات باطنی سر و کار دارد. در آن مناظر ظاهری نمونه‌ی فعل و انفعالی است که در باطن گوینده صورت گرفته.» (حسن‌لی، ۱۳۹۱: ۱۲)

در دوره‌ی مشروطه برخی از شاعران دیدند: جهان گذشته و ساختار زبان کلیشه‌ای و ذهنیت‌گرایی شاعران گذشته نمی‌تواند پاسخ‌گوی جهان تازه باشد. در نتیجه، شاعران واقع‌بین و کسانی که فرزند زمان خویشتن بودند، جهان خودشان را شعر کردند. و در واقع عینیات و مشهودات عینی خودشان را شاعرانه بیان کردند. امروزه دیگر سرایش شعر به شیوه‌ی نظامی، خیام، عطار، مولوی، سعدی و حافظ پسند هیچ صاحب‌ذوقی نیست. اما پرسش این است که چرا در همین جامعه‌ی امروزی هنوز شعرهای همین شاعران از پرخواننده‌ترین شعرها هستند؟! آیا معنای این رویداد این است که ساختارهای ذهنی و زیبایی‌شناختی این مردم همچنان کهنه مانده و تغییر نکرده است؟ یا راز دیگری این‌جا وجود دارد؟ در این‌جا باید دو چیز روشن شود: یکی این که آیا مفاهیم موجود در این آثار است که این همه خواننده را برای خواندن برانگیخته است یا شیوه‌ی بیان؟

و آیا کسی چون خیام که در جهانی دیگر زیسته است، و جهان‌نگری دیگری داشته است، به درد مردم امروز ما هم می‌خورد یا خیر؟

این که آیا خیام شاعر همان خیام ریاضی‌دان ستاره‌شناس حکیم بوده است یا نه؟ و این که آیا کدام‌یک از این رباعی‌ها به‌راستی از خیام شاعر است و کدام‌یک نیست، سخنی دیگر است. سخن امروز من این است که همین خیام نام‌دار شاعر، با همه‌ی حاشیه‌هایی که دارد، آیا می‌تواند برای جامعه‌ی امروز ما هم کارایی داشته باشد یا نه؟

ما دست‌کم موقتا خیامی را باور داریم که هم منجم است و هم طبیب؛ هم حکیم است و هم ادیب؛ هم عجیب است و هم غریب.

با آن که در مقاله‌ی «قرینه‌گرایی در رباعیات خیام» یکی از راه‌های تشخیص رباعیات اصیل خیام را بازنموده‌ایم، ناگزیر باید بگوییم که از دید من تشخیص رباعیات واقعی خیام از بسیاری رباعیات خوش‌ساخت و استوار منسوب به او، به این سادگی‌ها هم نیست. نه از نظر سبک بیان و نه از نظر نوع اندیشه. زیرا خیام

هم می‌تواند مانند هر شاعر دیگری در دوران مختلف زندگی‌اش سروده‌های مختلفی آفریده باشد که از دیدگاه استواری و ناستواری سخن یا از دیدگاه نوع نگرش به جهان، گوناگون و حتی متضاد باشد. همان‌گونه که در دیوان شعر شاعران دیگر هم دیده می‌شود؛

\*\*\*\*\*

#### ۱. پدیده‌هایی هنری.

همچون روز روشن است که هنر شعر با «چگونه گفتن» شکل می‌گیرد نه با «چه چیز گفتن». اگر بلندترین، بهترین و ژرف‌ترین مفاهیم را نتوان در سخنی زیبا و فریبا بیان کرد، شعر پدید نمی‌آید. در صورتی که می‌توان معمولی‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین مضامین را در سخنی افروزنده و انگیزنده بیان کرد و شعر آفرید. این درست است که جهان گذشته جهانی دیگرگونه بوده است و امروزه دیگر سرایش شعر به شیوه‌ی سخن-سرایانی چون: نظامی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ پسند هیچ صاحب ذوقی نیست. اما پرسش این است که چرا هنوز شعرهای این بزرگان از پرخواننده‌ترین شعرها هستند؟ آیا معنای این پدیده این است که ساختارهای ذهنی و زیبایی‌شناختی این مردم همچنان کهنه مانده و تغییر نکرده یا راز دیگری در این جا نهفته است؟ چرا متن‌هایی که در جهان گذشتگان که جهانی دیگرگونه بوده، تولید شده، امروز هم همچنان مصرف می‌شود.

در این جا باید دو چیز روشن شود: یکی این که آیا مفاهیم موجود در این آثار است که این همه خواننده را به خواننده شدن برانگیخته است، یا شیوه‌ی بیان آن مفاهیم؟ همچون روز روشن است که هنر شعر با «چگونه گفتن» شکل می‌گیرد، نه با «چه چیز گفتن». اگر بلندترین، ژرف‌ترین و بهترین پیام‌های انسانی را نتوان در سخنی زیبا و فریبا بیان کرد، شعر پدید نمی‌آید؛ در صورتی که می‌توان مضمونی معمولی و کم‌ارزش را با سخنی افروزنده بیان کرد و شعر آفرید. پس شعر در گرو «چگونه گفتن» است و نه «چه چیز گفتن». آن چه سخن‌سرایان نامداری چون: خیام، مولوی، سعدی، حافظ و دیگران گفته‌اند هرگز هیچ مطلب تازه‌ای نیست. به سخنی دیگر هیچ موضوع یا مطلبی را نمی‌توان در دیوان این شاعران یافت که پیش از آن‌ها دیگران نگفته باشند. آن چه باعث می‌شود بسیاری از مطالب به نام آن‌ها، در ذهن و ضمیر جامعه بماند شیوه-ی بیان انگیزنده و افروزنده‌ی آن‌هاست. سخن معمولی در کارگاه ذوق این سخن‌ورزان، با کیمیاگری خیال تغییر جنسیت می‌دهد و به پدیده‌ای هنری تبدیل می‌شود. افسون این پدیده‌ی هنری افسونی جاودانه است که از مرزهای زمان و مکان درمی‌گذرد. امروز ما هنگامی که شعر کسی همچون: خیام و مولوی و سعدی و حافظ را می‌خوانیم، با اثری هنری روبه‌رویم که گذر زمان ارزش هنری آن را نابود نکرده است. ضیا موحد در باره‌ی شعر سعدی می‌نویسد: «ارزش شعر به عنوان یک شیء مانند همه‌ی شیء‌های هنری دیگر با گذشت زمان کم نمی‌شود. و در نهایت عتیقه‌ای خواهد بود گران‌بها. و محلی برای تامل در آن چه پیوند حال را با گذشته استوار نگه می‌دارد و ارزش‌های هنری هر دوره را به نمایش می‌گذارد. از رواج می‌افتد اما کهنه نمی‌شود. (موحد، ۱۳۸۹: ۶۳) در شعر، زبان موجودیت دیگری می‌یابد و تبدیل به شیئی هنری می‌شود. موحد سپس در پیوند با شعر سعدی می‌گوید: «دفتر سعدی موزه‌ای است از این شیء‌ها» (همان: ۶۲) و بعد با همانند کردن غزل‌های زیبای سعدی به شاهکارهای مینیاتور می‌نویسند: «چگونه است که این

شاهکارها را که دیگر تلاش برای آفریدن نظیر آن‌ها کاری عبث است، در موزه‌ها و مجموعه‌ی عتیقه‌بازان نگه‌داری می‌کنند؟ وقتی به شعر هم به چشم شیء هنری نگاه کنیم راز دیرپایی آن را خواهیم یافت» (همان: ۶۲) نکته‌ی شایسته‌ی تامل این است که دکتر موحد آثار جاودان هنری همچون شعر سعدی را اشیایی در موزه می‌بیند. سخنی که بسیاری دیگر هم گفته‌اند که «شعر گذشتگان تنها به درد نگه‌داری در موزه می‌خورد». اما به نظر می‌رسد کارکرد شعر در جهان امروز بسیار بیشتر از آن است که گمان کنیم همچون شمشیر یا زره کهنه‌ای تنها به درد موزه می‌خورد. بسیاری از این سروده‌ها با آن‌که در جهانی دیگر آفریده شده‌اند، در زندگی امروز مردم نیز جاری‌اند و کارکرد هنری و اجتماعی آن‌ها گاهی بسیار ژرف‌تر و گسترده‌تر از آثار نو هنری‌ست.

\*\*\*

سخن‌وران توانا با بهره‌مندی از جادوی هنر در کالبد واژه‌ها می‌دمند تا جنس آن‌ها را دگرگون کنند و جانی دوباره به آن‌ها ببخشند. این واژه‌ها که در کاربرد معمول خود، تنها ابزاری ساده برای ارتباط هستند، هنگامی که به کارگاه هنری شاعران چیره دست راه می‌یابند، تبدیل به پدیده‌های هنری می‌شوند تا هرچه پیش‌تر خود را در دل خوانندگان و شنوندگان بگسترند و آن‌ها را برانگیزانند. "پیام ادب فزون‌تر و فراتر از آن است که تنها پیامی برای سر بماند؛ راهی به دل نیز می‌جوید. تنها سر را نمی‌آموزد؛ دل را نیز برمی‌افروزد. ادب، زبانی است که جادوی هنر آن را شگفت و شیرین و شورانگیز کرده است ... سخن‌ور، تنها نمی‌خواهد به یاری زبان، اندیشه‌ای را از ذهنی به ذهنی دیگر برساند. او تنها در پی آن نیست که به یاری هم‌زبانی، به هم‌اندیشی برسد؛ آن چه او می‌خواهد، هم‌دلی است. اندیشه‌هایی که تنها در سر می‌مانند و راهی به دل نمی‌کشایند در چشم او چندان ارجی ندارند". (کزازی، ۱۳۶۸ ص ۱۶)

جادوی آثار هنری از مرزهای زمان می‌گذرد. «یک سنگ، بی هیچ ارزش هنری، در بدنه یک کوه جای دارد. این سنگ از کوه بریده می‌شود. پیکرتراش هنرمندی این سنگ را بر می‌گزیند، با چشمان جادویی‌اش در آن می‌نگرد، پیش از دست بردن در سنگ، نطفه یک اثر هنری در ذهن او بسته می‌شود. در آشوب خیالش تندبسی زیبا شکل می‌گیرد و در یک فضای انتزاعی، مجرد و روحانی - در فضای خیال هنرمند - تندبسی آفریده می‌شود. پیکرتراش دست به کار می‌شود. تمام خدای‌گونگی خود را به دست‌هایش می‌سپارد. تا "خالق اثری" شود. دست‌هایش جادویی می‌شوند. معجزه می‌کنند و از راه ابزار، هنرمند را در سنگ می‌دمند. آرام آرام هنرمند از درون خود بر می‌خیزد، از خود بیرون می‌آید و از راه دستان جادویی‌اش به درون سنگ سفر می‌کند. کم‌کم سنگ، هنری می‌شود، جان می‌گیرد. نگاه می‌کند، حرف می‌زند، به زبان هنر حرف می‌زند - با همه‌ی هنرمندان، در همه‌ی دوران - و این بار، دیگر هنرمند از راه این مجسمه خود را در دیگران می‌دمد. در کوچه‌های روح دیگران سفر می‌کند. خود را در آن‌ها می‌گسترده، به آن‌ها می‌پیوندد. آن‌ها را از خود می‌سازد. و با آن‌ها یگانه می‌شود. این یک اثر هنری است. یا: صداها در گونه‌ی مجرد خود، هنگامی که آرایش هنری نیافته باشند، ارزش هنری ندارند و چه بسا ناهماهنگ، گوش‌خراش و دل‌آزار هم باشند، اما زمانی که ذهن زیبایی‌آفرین هنرمندی در رهگذر "الهام" قرار می‌گیرد، ناگهان نطفه‌ی یک قطعه‌ی هنری در فضای خیال او شکل می‌گیرد. او دست به قلم می‌شود. خدای‌گونگی خود را به دستش می‌سپارد تا "خالق اثری" شود. پس از آن، از راه قلم، خود را در کاغذ می‌دمد و آرام آرام از درون خود بر می‌خیزد و از

راه دستانش به صفحه‌ی روبه‌رو سفر می‌کند. در صفحه‌ی رو به رو "نت‌ها" با آرایشی هنرمندانه، به رقص درمی‌آیند. و هنرمند خنیاگر در آینه‌ی رو به رو خود را به تماشا می‌نشیند. ولی هنوز راضی نیست، ساز را برمی‌دارد. خود را این بار در ساز می‌دمد و او را از خود پرمی‌کند. ساز جان می‌گیرد، شعله‌ور می‌شود، به آواز در می‌آید، حرف می‌زند و هنرمند را می‌نوازد. این بار دیگر خنیاگر خود را از راه این آهنگ، در دیگران می‌دمد، به کوچه‌های روح دیگران سفر می‌کند و خود را در آن‌ها می‌گسترده، به آن‌ها می‌پیوندد و با آن‌ها یگانه می‌شود.

همه آثار هنری همین گونه‌اند. همان طوری که هنرمند اگر در سنگ بدمد مجسمه پیدا می‌شود، آید، اگر در آهنگ بدمد موسیقی آفریده می‌شود، اگر هم در کلمات بدمد شعر اگر در رنگ بدمد نقاشی پدید آفریده می‌شود. و راستی هنرمند در این که "می‌آفریند" یک تکه از خداست و فصل مشترک همه‌ی پدیده‌های هنری، زیبایی آن‌هاست.

شعر هم یک پدیده‌ی هنری است. در ناگهانی غریب، آرامش درونی شاعر به هم می‌خورد. شاعر در معرض الهام قرار می‌گیرد، حالی شگفت به او دست می‌دهد، رنگی آسمانی پیدا می‌کند، دردی مرموز در او چنگ می‌زند، چیزی در روح او سنگینی می‌کند. در اندرون خسته‌دلش آش خروش و غوغا برپا می‌گردد. او دست به دامن قلم می‌شود. قلم از او دست‌گیری می‌کند و پاره‌های دلش را بر کاغذ می‌ریزد، تا آرام بگیرد. سپس هنرمند شاعر خسته و کوفته از این زایمان، به استراحت می‌پردازد تا نطفه‌ی شعری دیگر در ذهن او بسته شود.

این گونه است که روح به غلیان در آمده‌ی هنرمند در کلمات حلول می‌کند و شعر پدید می‌آید. پس زبان ادب، زبان عادی نیست، بلکه زبانی است که روح هنرمند در آن دمیده شده و سرشت زیباشناختی یافته است. واژه‌ها در کاربرد معمول خود هیچ ویژگی هنری ندارند. هنرمند سخنوری چون خیام این واژه‌ها را برمی‌گزیند، روح خود را در آن‌ها می‌دمد و آن‌ها ناگهان جان می‌گیرند و زنده می‌شوند، پس از آن همین واژه‌های جان‌گرفته، شاعر را در دیگران می‌دمند و او را در آن‌ها می‌گسترند و آن‌ها را با هم یگانه می‌کنند. پس بنا بر قولی شعر "یافتن است نه بافتن" (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۲۰۶ - ۲۰۷).

یادمان باشد، آنچه به اسم رباعیات خیام می‌شناسیم، پیش از هر چیز شعر است. اگر شعر نبود بی‌هیچ‌گمانی امروز این همه شور بر نمی‌انگیخت و خیام را این همه در ما نمی‌گسترده.

«در باره‌ی خیام تا کنون نوشته‌های فراوان پدید آمده است. اما درنگ اندیشمندانه‌ی خیام در راز و رمز هستی و پرسش‌های حیرت‌آور او در پیوند با وجود آدمی و آغاز و انجام او، توجه خیام‌پژوهان را آن قدر به خود درکشیده است که آن‌ها را به یک‌باره از بررسی زیبایی‌شناسانه‌ی رباعیات خیام بازداشته است. این بی‌توجهی تا بدان جاست که بسیاری به اشتباه گمان می‌کنند، سروده‌های خیام از ارزش‌های زیبایی‌شناسی بی‌بهره، یا از آن دید، کم‌مایه است.» (حسامپور، حسن‌لی، ۱۳۸۴: ۱۲۲)

در کارنامه‌ی خیام‌پژوهی کمترین توجه به وجه زیبایی‌شناسی شعر خیام شده است. «درنگ زیبایی‌شناسانه در ساختار رباعیات خیام نشان می‌دهد که دلربایی و دلاویزی این سروده‌ها در شیوه‌ی اندیشگانی شاعر نیست. بلکه در آن است که این اندیشه‌های بلند در کارگاه خیال شاعر، به پدیده‌های هنری

تبدیل شده است. که اگر جز این بود و در زبانی بی‌روح و غیر هنری بیان می‌شد، هرگز بدین شگفتی و شگرفی در ذهن و زبان همگان نمی‌چرخید.» (همان: ۱۲۳)

پیوند هنری واژگان در رباعیات خیام هرگز در سادگی کلام او کاستی پدید نیاورده است. حال اگر بپذیریم که رباعیات خیام پدیده‌هایی هنری‌اند و باور داشته باشیم که زیبایی پدیده‌های هنری از مرز زمان‌ها می‌گذرد می‌توانیم به این نتیجه برسیم که مردم امروز ما در جهان مدرن همچنان نیازمند بهره‌وری از این پدیده‌های هنری هستند. زیرا جادوی هنر از مرز زمان‌ها می‌گذرد و دیروز و امروز نمی‌شناسد. آن چه تاکنون در پیوند با خیام نوشته شده است، معمولاً در یکی از این شاخه‌های چهارگانه است: اندیشه‌ی خیام، زندگی او، نسخه‌های خطی آثارش و ترجمه‌ی آن‌ها.

درنگ زیبایی‌شناسانه در ساختار رباعیات خیام، نشان می‌دهد که دلربایی و دلاویزی این سروده‌ها در شیوه‌ی اندیشگانی شاعر نیست، بلکه در آن است که این اندیشه‌های بلند در کارگاه خیال شاعر تبدیل به پدیده‌های هنری شده‌اند، که اگر جز این بود و در زبانی بی‌روح و غیرهنری بیان می‌شدند، هرگز بدین شگفتی و شگرفی در ذهن و زبان همگان نمی‌چرخیدند.

در رباعیات خیام افزون بر این که مفهوم و اندیشه‌ای ارزنده بررسی و بازنمایی می‌شود و از آن راه پرسش‌هایی ارزشمند در ذهن خواننده پدید می‌آید، پیوند واژگانی نیز در کانون توجه بوده است. اما این توجه، با آوردن تشبیهات و استعارات پیچیده و آرایه‌های مرسوم نیست. بلکه با گزینش واژه‌هایی مناسب و خلق تصاویری زنده و اثرگذار و خیال‌انگیز است که مفاهیم مورد نظر را بهتر و هنری‌تر در ذهن مخاطبان مجسم کند و از این طریق آنان را بیش‌تر با شعر همراه سازد، لذتی که بسیاری خوانندگان از رباعیات خیام می‌برند، در نتیجه‌ی پیوند صورت و معنا و تلفیق پنهان و زیرکانه‌ی این دو است. سادگی بیان در رباعیات و خالی بودن آن‌ها از استعاره‌ها، تشبیهات و آرایه‌های دیگر ادبی، نیز می‌تواند دلیلی دیگر برای کم‌توجهی خیام‌پژوهان به ساختار هنری رباعیات خیام باشد.

انسجام ساختاری هر اثر هنری به چگونگی پیوند عناصر و اجزای آن مربوط می‌شود. واژه‌ها، ترکیب‌ها و تصویرهای یک اثر ادبی اجزا و عناصر آن اثر هستند. پیوند اجزا و عناصر هرچه بیش‌تر باشد، استواری ساختمان آن بیش‌تر است. یکی از ویژگی‌های سروده‌های موفق شاعران نام‌دار ایرانی، وجود پیوندهای چندسویه میان واژگان، ترکیب‌ها و تصویرهای آن سروده‌هاست. بی‌گمان رباعیات خیام نیز به عنوان آثار ارزشمند هنری از این ویژگی‌ها بهره‌مند هستند. برای نمونه به برخی از این پیوندهای هنری واژگان در رباعیات خیام اشاره می‌شود:

در پرده‌ی اسرار کسی را ره نیست      زین تعبیه جان هیچ کس آگه نیست

جز در دل خاک هیچ منزل‌گه نیست      می‌خور که چنین فسانه‌ها کوتاه نیست

در این رباعی، با توجه به معناهای گوناگونی که "پرده" دارد، از پیوند این واژه با واژه‌های دیگر،

مضامین سروده، برجسته و گسترده می‌شود. برای نمونه، اگر پرده را به معنای حجاب و پوشش بدانیم، با اسرار، تعبیه و دل‌خاک (که سخن از اعماق ناپیدای چیزی می‌گوید) در ارتباط است که همه‌ی این واژه‌ها یکدیگر را حمایت می‌کنند و بدین گونه مفهوم راز هستی پوشیده‌تر و رازآمیزتر جلوه می‌نماید و اگر پرده را به معنای پرده‌سرا و خیمه‌گاه یا اندرونی بپنداریم، با توجه به ترکیب "ره نیست" می‌توان گفت در خیمه‌گاه

و اندرونی رازهای غیبی "عالم غیب" کسی اجازه‌ی ورود ندارد و در این صورت منزل‌گه در مصراع سوم با پرده در مصراع اول در پیوند و ارتباط تنگاتنگ خواهد بود.

هم‌چنین اگر پرده را بدون در نظر گرفتن اسرار به معنای نوا - دستگاه و آهنگ موسیقی - بدانیم با توجه به این معنی می‌توان گفت تناظر پوشیده‌ای میان واژه‌های پرده و "ره" (= راه = دستگاه) به وجود می‌آید که ذهن را به سوی مفاهیم موسیقی می‌کشاند، که در این صورت، موسیقی با می‌خوردن در مصراع چهارم که در بسیاری از اشعار فارسی با یکدیگر همراهند، پیوند می‌یابد و چنین پیوندهایی به هنری‌تر شدن رباعی می‌افزاید.

گفتنی دیگر، درباره‌ی پیوند واژگانی رباعی یادشده این است که قرار دادن واژه‌ی "فسانه‌ها" در برابر واژه‌هایی چون "پرده"، "اسرار" و "تعبیه"، نوعی ریشخند به راز هستی است که این ریشخند را دل خاک در "منزل‌گه" (قبر) بیش‌تر تقویت می‌کنند و تکرار چهارباره‌ی "نیست" به عنوان ردیف در پایان جمله و تکرار دوباره‌ی "هیچ" در مصراع دوم و سوم و "جز" در مصراع سوم، مضمون نیست‌انگارانه را تقویت می‌کنند و عجز و ناتوانی نوع بشر را در برابر راز هستی و گذر زمان و مرگ بهتر به رخ می‌کشند.

در دایره‌ای کآمدن و رفتن ماست  
او را نه بدایت، نه نهایت پیداست  
کس می‌نزند دمی در این معنی راست  
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

در این رباعی نیز همه‌ی واژه‌ها به شایستگی در هم تنیده‌اند:

قرار گرفتن واژه‌های "دایره"، "رفتن"، "آمدن"، "بدایت"، "نهایت" و "کجا" در کنار هم که همگی با مکان (زمین کروی شکل) در ارتباط هستند رباعی را منسجم کرده است و هم‌چنین تقابل "بدایت و نهایت" و "آمدن و رفتن" و مانند حیوانات عساری درون دایره‌ی بسته‌ی دنیا چرخیدن و چرخیدن فضایی پدید آورده است که گویی انسان در این فضا به سرگیجه و پریشانی احوال دچار می‌شود و توان اندیشیدن را از دست می‌دهد. این فضای سرگیجه‌آور بیش‌تر سرگشتگی و در ابهام بودن نوع بشر را در برابر هستی به تصویر کشیده است. تصور مسیر منحنی‌وار و انحرافی بشر حول دایره‌ی بسته‌ی دنیا که در واقع ناتوانی انسان از کشف راز دنیاست زمانی بیش‌تر در ذهن تداعی می‌شود که واژه‌ی "راست" را در کنار دایره‌ی دنیا و حرکت انسان در آن قرار دهیم، با چنین فضای ایجاد شده‌ای شاید بتوان گفت پیمودن راهی انحرافی و ناتوانی از یافتن مسیری راست، این امکان را از اندیشیدن راست و مستقیم انسان (کسی می‌نزد دمی در این معنی راست) گرفته است. هم‌چنین تکرار "آمدن"، "رفتن"، "نه" و "کجا" (هر کدام دو بار) تأکید هنری سخن را افزایش داده‌اند.

کوتاه‌سخن این که یکی از دلایل کارآمدی رباعیات خیام همین وجه هنری آن‌هاست؛ یعنی انگیزندگی و آفرینندگی. قابلیت هنری این سخنان آن‌گونه است که امروز هم به‌شایستگی به درون آدمی راه می‌یابند و به‌آسانی خود را در میان امروزیان می‌گسترند.

## ۲. خردورزی و تعقل‌گرایی

عنصر دیگر رباعیات خیام «خردورزی و تعقل‌گرایی» است. خیام نیز می‌توانست مانند برخی از صوفیان زمانه - اش به سمت خانقاه بغلتد و با تسلیم و پذیرش اجازه‌ی طرح هیچ پرسشی را به خود ندهد. اما همه می‌دانیم

که او راهی دیگر برگزید. اغتنام فرصت و بهره‌گیری از فرصت‌های موجود در جهان، یکی از بن‌مایه‌های اساسی آثار بسیاری از اندیشمندان بوده و خواهد بود، اما آن‌چه در پیوند با خیام شایسته‌ی یادآوری است، آن است که پافشاری او بر این مضمون و تداوم او در درنگ اندیشمندان برابر معمای هستی، او را در این گونه‌ی اندیشگانی بلندآوازه کرده است. در نتیجه‌ی آزادی نسبی که در سده‌های نخستین (دوم تا اوایل سده ی پنجم) در جهان اسلام و ایران پدید آمده بود، علوم عقلی رشد چشم‌گیری داشت و زمینه برای تولید نظریه‌های تازه و فکرهای نو فراهم شده بود. یکی از این موردها رشد خرد و خردگرایی در میان دانشمندان و نخبگان اسلامی بود. حضور فلاسفه‌ای چون فارابی و ابن سینا و گسترش فلسفه‌ی مشایی یونانی در تقویت خردگرایی این دوره بسیار کارساز بود. در این دوران، عقل‌گرایی به حدی رشد کرده بود که افرادی چون زکریای رازی فضیلتی والا برای عقل قایل شده و آن را بزرگ‌ترین نعمتی می‌دانستند که خدای تعالی به ما ارزانی داشته است. پس از ابن سینا و شاگردان مستقیم او، خیام مهم‌ترین کسی است که راه ابن سینا را ادامه داده و متأسفانه پس از وی تا حد زیادی این شعله‌ی فروزان فروکش کرده است. خیام علاوه بر آگاهی از تفکرات یاد شده امکان‌آشنایی با نظریه‌های حکیمان اعتزالی را نیز داشته است. در کنار این تفکرات گونه‌گون، تفکر بسیار مؤثر و مخرب آیین اشعری است که در سده‌های آغازین دوره‌ی اسلامی پایه‌گذاری شد و در عرصه‌ی دین و حتا سیاست و فرهنگ، آثار فراگیر و دامنه‌داری بر جای نهاد. آشکارترین اثر این نگرش، خاموش کردن بسیاری از شعله‌های خردورزی و پرسش‌گری آزادانه در امور گوناگون بود. بی‌گمان مخالفت اشاعره با خردگرایی معتزله و علوم طبیعی و ریاضی بر افرادی چون خیام که هم ریاضی‌دان بود و هم فیلسوف، تأثیر فراوان گذارده است. زیرا بر اثر نفوذ آیین اشعری فلسفه‌ی یونانی و به ویژه مشایی آشکارا مورد حمله قرار می‌گرفت و هرکس که به علومی چون ریاضی، طبیعی و شاخه‌های گوناگون آن‌ها چون پزشکی، فلک (نجوم)، موسیقی و کیمیا و جز آن توجهی می‌کرد زندیق و ملحد شناخته می‌شد.

همین شرایط ویژه است که خیام پرسش‌گر و اندیشه‌ورز را به این نتیجه می‌رساند که یا حقیقت قاطعی وجود ندارد و یا اگر وجود دارد دست‌یافتنی نیست. خیام با نگرشی هوشمندانه، جدل‌های بیهوده و خام‌اندیشانه‌ی رهبران فکری گروه‌های گوناگون جامعه را افسانه‌ای بی‌پایه می‌پندارد و خواب بی‌خبری آن‌ها را با تمسخری طنزآلود بازمی‌نماید:

آنان که محیط فضل و آداب شدند / در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون / گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

اینک اگر باور کنیم که یکی از بنیادی‌ترین ویژگی‌های رباعیات خیام اندیشه‌ورزی و تعقل‌گرایی است، در جامعه‌ی امروز ما که در بسیاری مواقع شتاب‌زدگی، سطحی‌نگری، جزم‌اندیشی و احساس‌گرایی رواج یافته و فراگیر شده است، سخنانی از جنس رباعیات خیام می‌تواند به خردگرایی و ژرف‌اندیشی ما کمک کند.

### ۳. درنگ و تامل

امروزه در شتاب شگفت‌انگیز فناوری ارتباطات، بسیاری از مردم امکان تامل و درنگ را از دست داده‌اند. هر روز میلیون‌ها متن خبری و غیر خبری در شبکه‌های مجازی در حال انتشار است و مردم خواه ناخواه در

هجوم بی‌امان این پیام‌های غیر قابل اعتماد قرار دارند. از یک سو انتشار بی‌وقفه و پُرسرعت این اخبار و اطلاعات آگاهی مردم را در پیوند با بسیاری رویدادها در پهنه‌ی جهانی افزایش می‌دهد و از سوی دیگر درنگ‌های بایسته را از آن‌ها باز می‌گیرد. این انفجار اطلاعات شاید سطح آگاهی امروزیان را گسترده‌تر کرده باشد، اما عمق اندیشه‌های آنان را به شدت کاهش داده است. گذشتگان ما هرگز این همه تنوع و پیچیدگی را نداشته‌اند.

جهان گذشتگان جهانی ساده بود و امکان بیشتری به تمرکز ذهنی می‌داد. جهان پیچیده و متنوع امروز بیشتر به آشفتگی‌های فکری و پریشانی‌های روانی دامن می‌زند. به سخنی دیگر امروزیان با از دست‌دادن گوهر ژرفاندیشی، به این گونه‌گونی، این گستردگی و این تنوع دست یافته‌اند. این در صورتی‌ست که اکتشافات علمی، آفرینش‌های هنری یا به ارایه‌ی نظریه‌های گوناگون بشری جز با درنگ و تأمل و ژرفنگری و با عرق‌ریزی روح صورت نمی‌بندد.

این سرعت سرسام‌آور و هیجان‌انگیز در جهان امروز، بسیار خطرناک است. ممکن است آدمی را زودتر به مقصد مادی‌اش برساند، اما بسیاری از قابلیت‌های او را نابود می‌کند. در مراکز آموزشی از جمله در دانشگاه‌ها روز به روز بیشتر از پیش شاهد ظهور نسلی از جوانانی هستیم که به شدت سطحی و تک‌بعدی می‌شوند. آدم‌هایی بی‌اضلاع. گاهی من سر کلاس درس احساس می‌کنم دانشجویها به گونه‌ای شگفت‌توانایی تمرکز و درست‌شنیدن را هم از دست داده‌اند. انگار هرگز فرصتی برای تمرین تمرکز نداشته‌اند.

جوانی که در سر کلاس درس هم نمی‌تواند گوشی تلفنش رها شود. راننده‌ای که هنگام رانندگی هم نمی‌تواند از شر تلفنش در امان باشد، کارمندی که هنگام پاسخ‌گویی به ارباب رجوع سرش را از تو گوشی موبایلش بیرون نمی‌آورد. خانواده‌ای که اعضای آن از دورترین نزدیکان شده‌اند و شبکه‌های مجازی امکان گفتگو را از آن‌ها گرفته است که فرصت عمیق شدن در جهان هستی را دارند.

به نظر می‌رسد امروز باید به فکر ابزار کنترل سرعت باشیم. باید در برنامه‌های زندگی سرعت‌گیر درست کنیم. شاید با کم کردن سرعت و کاهش تنوع، بتوان فرصتی برای نگرستن، اندیشیدن و عمیق شدن فراهم آورد. آنقدر در جاده‌های زندگی مجبور به شتاب شده‌ایم که اصلاً از زیبایی‌های کنار جاده نمی‌توانیم لذت ببریم. اصلاً این زیبایی‌ها را نمی‌توانیم ببینیم.

راست آن است که امروز ما بیشتر از همیشه به درنگ و تأمل نیاز داریم. امروزیان ما به سخنانی نیاز دارند که بتواند درنگ آن‌ها را برانگیزد. و چه متنی درنگ‌آمیزتر از رباعیات خیام؟ اگر کسانی باشند که بتوانند بسیاری از همین مردم را با رباعیات خیام آشتی بدهند، که البته چندان هم ساده نیست؛ شاید به ژرفنگری آن‌ها را بتوانند کمک کنند.

#### ۴. کمبود فرصت.

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تنوع و تکثر پدیده‌های جهان امروز به گونه‌ای‌ست که فرصت‌های مردم را از دستشان ربوده است. زمان انگار معنایی دیگر یافته است. درست است که ما با ابزارهای جدید زودتر به



مقصد می‌رسیم، اما تنوع هیجان‌انگیز آن‌ها باعث شده که این زود رسیدن هرگز به صرفه‌جویی در زمان و اغتنام فرصت نینجامد. وگرنه در این دو سه دهه‌ی اخیر با این همه پیشرفت در تکنولوژی که کارهایمان نسبت به چند دهه‌ی اخیر در وقت بسیار کمتری انجام می‌پذیرد، باید فرصت بیشتری برای ما فراهم می‌آمد. در صورتی که چنین نیست. در هر حال ما ناگزیر در زمانی زندگی می‌کنیم که شرایط پیش‌آمده بسیاری از فرصت‌های ما را از دستمان گرفته. شرایط اجتماعی امروز ما بهتر از همه جا در زمان می‌تواند باز نمود یابد. اما جهان امروز به بسیاری از مردم اجازه‌ی خواندن متن‌های بلند را نمی‌دهد. آمارها هم نشان می‌دهند که رویکرد به رمان‌های بلند در دهه‌ی اخیر به شدت کاهش یافته است. و روی‌آوری به سوی متن‌های مینی‌مال است. از این نظر هم رباعیات خیام می‌تواند در جایگاه متن‌هایی «مختصر و مفید» به کار آید.

«در رباعیات اصیل واژه‌ها و ترکیبات، خوش‌آهنگ و دلپذیر است... در این قالب کوچک و فرصت کوتاه (رباعی) افکار گسترده و بلند را طرح کردن و به دیگران رساندن و آنان را زیر تاثیر قراردادن، مستلزم نیروی جادویی بیان است که مظاهر آن در شعر خیام در به‌گزینی کلمات، قدرت القا و خوش‌ترکیبی آن‌ها و ایجاز شگفت‌انگیز جلوه‌گر است». (یوسفی، غلامحسین، یک دم میان دو عدم، چشمه‌ی روشن، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۶).

همچنان که شادروان زرین کوب گفته است. در سراسر این رباعی‌ها «بوی صدق و صفا شنیده می‌شود... فکر روشن و درخشانی در قالب بیان روشن و ساده‌ی او می‌درخشد. و چنان از هر گونه تعقید و تکلف خالی‌ست که انسان را بی‌آن که لحظه‌ای در سطح لفظ و ظاهر توقف نماید به غور جان می‌برد و به فکر و تامل وامی‌دارد». (زرین کوب، عبدالحسین، پیر نیشابور، سخن، سال ۵، ۱۳۳۲-۱۳۳۳، ص: ۷۴۹-۷۵۰)

## ۵. پرسش‌گری.

عنصر فراگیر دیگر در رباعی‌های خیام پرسش‌گری است. در یک نگاه ساده به نظر می‌رسد مردم امروز ما به دلیل تنوع و پیچیدگی موضوعات جهان معاصر پرسنده‌تر از دیروزیان باشند. اما اگر به واقعیت‌های موجود نگاه دقیق‌تری داشته باشیم چیز دیگری می‌بینیم. راست آن است که در ذهن و ضمیر بسیاری از جوانان اگر پرسش‌هایی هم باشد این پرسش‌ها چندان بنیادی نیستند. پرسش‌هایی هستند معمولاً از لایه‌های نخستین زندگی. به قول مولوی: «هم سوال از علم خیزد هم جواب». هنگامی که ذهن آدمی درگیر با مفاهیم بنیادی نباشد، پرسش‌های او هم بنیادی نخواهد بود.

از سوی دیگر هنوز هم میراث ساده‌انگاری، تسلیم‌شدگی و محکوم‌بودگی در بخش‌های مهمی از جامعه‌ی ما وجود دارد. این صوفی‌گرایی‌های جدید و فرقه‌های آشکار و پنهانی که در بخش‌هایی از جامعه‌ی ما (واغلب به صورت زیرزمینی) پدید آمده است، نشان دیگری از بحران‌های اجتماعی ماست.

وقتی جوان ما فرصت اندیشیدن به جهان هستی و فرصت نگرستن به آسمان، نداشته باشد، چه پرسش بنیادینی برای او پدید می‌آید؟

برای نمونه اگر ما بتوانیم با چند دوربین مخفی رفتار دانشجویان را زیر نظر بگیریم، می‌بینیم روزها می‌آید و می‌گذرد و کمتر کسی از اینان مثلاً گاهی غرق در درخت‌های حیاط دانشکده می‌شود. یا بسیار کمند دانشجویانی که صدای فریبای این پرنده‌های زیبا را بشنوند. کمتر کسی به آسمان نگاه می‌کند ... مانند

رباط‌های بی‌جانی هستیم که برای انجام وظایفی از پیش تعیین شده در حال دویدنییم. یک روز اردیبهشتی در حیات دانشکده‌ی ادبیات به دو سه نفر از این دانشجویانی که بی‌توجه به درخت‌های زیبایی که از زیر آن‌ها می‌گذشتند گفتم:

پرنده‌ها که بر این شاخه راز می‌خوانند  
بین چه ساده و شیرین نماز می‌خوانند  
بین چه صوت خوشی در هوا پراکنده‌ست  
بین چقدر درخت از فرشته آکنده‌ست  
بین چه نم‌نم بارآوری فراگیر است  
خدا همیشه از این ابرها سرازیر است.

بچه‌ها با حسرت و تعجب و البته لبخند به من نگاه می‌کردند. یکی از آن‌ها گفت: خوش به حالتون... و من رفتم. احتمالاً بعد به هم گفته‌اند: «خیلی دلش خوشه‌ها... معلوم نیست در چه زمانی داره زندگی میکنه...». نه آن قدر کودک مانده‌ایم که بازیگوشانه این پروانه‌ها را دنبال کنیم و نه آن قدر بالغ شده‌ایم که رازهای جهان هستی ما را به چالش بکشند. بدون تمرکز و درنگ، تفکر آدمی نمی‌تواند خلاق باشد... رباعیات خیام از این نظر هم می‌تواند به درد ما بخورد. شاید گاهی بتواند نهاد پرسش‌گری ما را برانگیزد و در درون ما تولید پرسش کند.

ورزش فکری خیام در دانش‌هایی همچون: نجوم، جبر، هندسه، پزشکی و ... او را از عصیبت‌های یکسونگرانه در امان داشته و درنگ اندیشمندانه‌ی او در حقیقت هستی، پرسش‌های حیرت‌آلود و جسارت‌آمیزی بر زبان او روان کرده بود. پرسش‌هایی که نشان‌دهنده‌ی هوشمندی شگفت‌انگیز اوست و هر کدام می‌تواند از یک سو برای قشربون‌تنگ‌نظر، بهانه‌ای مناسب باشد تا او را به کفر و الحاد متهم سازند و از سوی دیگر برای متفکران ژرفاندیش نمونه‌ای از آزادی اندیشه باشد و او را خردمندی جست و جوگر بیندارند. بی‌گمان، خیام گونه‌های فکری و عقیدتی رایج زمان خود را می‌شناخته و بررسی می‌کرده و چه بسا به کمک عقیده‌ای به بررسی عقیده‌های مخالف در شیوه‌های فکری دیگر می‌پرداخته است. مجموع این تفکرات گوناگون و متضاد می‌توانسته ذهن خیام را سرشار از شک و تردید و پرسش‌های درنگ‌آمیز نماید.

پرونده‌های گوناگون علمی و فکری فرقه‌های گوناگون پیش روی خیام گشوده بوده است. خیام که در دانش‌هایی چون ریاضی، نجوم و حکمت بی‌بدیل و ضرب‌المثل بوده است (دستی، برگ ۲۷، ۱۳۸۱) و از شاگردان (۸) مستقیم یا غیرمستقیم ابوعلی سینا به شمار می‌آمده است (یکانی، برگ ۶) و ابن قفطی در تاریخ‌الحکما او را امام خراسان و علامه‌ی دوران و بر دانش یونانیان مسلط می‌داند (دستی، برگ ۲۵، ۱۳۸۱) و ابوالحسن بیهقی وی را "مسلط بر تمام اجزای حکمت و ریاضیات و معقولات" دانسته است (همان)، بی‌شک مردی خردگرا و اندیشه‌ورز بوده و با توجه به همین جنبه از شخصیت او می‌توان انتظار داشت که با روحیه‌ای جست و جوگر و پرسش‌آور، با مبانی اندیشگانی بیش‌تر شیوه‌های فکری که پیش از او یا در زمان او، در ایران و جهان رایج بوده، آشنا شده باشد. همین آشنایی عمیق می‌توانسته در شکل‌گیری اندیشه‌ی خیام و

پرسش‌های پی‌درپی او موثر افتاده باشد. اینک همین رباعی‌ها در جهان امروز ما هم می‌تواند به فربه‌کردن پرسش‌های ما و به گرم‌کردن کوره‌ی پرسش‌گری کمک کند.

## ۶. هویت‌طلبی ملی

سخن‌سرایان بزرگی چون خیام متعلق به گروه خاصی از مردم نیستند. خیام بزرگ از شاعرانی است که متعلق به همه‌ی مردم ایران، از فرقه‌ها و گروه‌ها و اقوام و مذاهب گوناگون. این سرمایه‌ی مشترک می‌تواند برای همدلی و هم‌سخنی مردم ما بسیار کارآمد باشد. مردم امروز این همدلی را بیش از همیشه نیاز دارند. رباعیات خیام در چهارگوشه‌ی

این که کسی با گونه‌ای از شعر اثری با سبک ویژه پدید بیاورد که صاحب آن سبک شناخته شود و آن گونه‌ی شعری به نام او شناخته شود، یعنی صاحب سبکی خصوصی است. و اگر هم شاعران دیگر شعری بیافرینند که با شعر او همانندی داشته باشد، بی‌درنگ نام او در ذهن و ضمیر افراد فراخوانده‌خ شود، یعنی صاحب قدرتی ویژه در آفرینش ادبی‌ست. شعر خیام با زبانی ساده و بی‌حادثه و به دور از بازی‌های لفظی به آفرینش آثاری محدود پرداخته که شهرتی جهانی پیدا کرده است؛ و این کار کمی نیست. و گرنه پیش از خیام هم شاعران دیگری در قالب رباعی شعر سروده‌اند؛ رودکی، فرخی سیستانی، عنصری، ازرقی، مسعود سعد، ابوسعید ابوالخیر و... همچنین شاعرانی هستند که شمار رباعی‌هایشان بسیار بیشتر از خیام است؛ همین همشهری خیام، یعنی عطار نزدیک به ۲۰۰۰ رباعی دارد (در مختارنامه)؛ یا اوحدی کرمانی نزدیک به ۱۷۰۰ رباعی دارد؛ یا مولانا که بیش از ۱۰۰۰ رباعی دارد. اما بر هیچ‌کس پوشیده نیست که خیام با تعداد اندکی رباعی این قالب شعری را به نام خویش درآورده است.

چندین سال پیش در یادروز خیام در همین سالگرد خیام در همین شهر نیشابور پس از مجادلاتی که استادان خیام‌پژوه داشتند، بنده عرض کردم می‌توانیم گاهی به جای آن خیام ۹۰ ساله به خیامی ۹۰۰ ساله فکر کنیم. «یعنی بیاییم - دست کم موقتا - به خیامی دیگر توجه کنیم؛ به خیامی ۹۰۰ ساله! یعنی بیاییم - دست کم موقتا- عمر بن ابراهیم خیامی را که در سده‌های پنجم و ششم، حدود ۷۰ تا ۸۰ سال عمر کرده رها کنیم و به خیامی بیندیشیم که حدود ۹۰۰ سال است که در ذهن و زبان ملت ایران جریان دارد. با مجموعه-ای از نگرش‌ها و گزاره‌ها که به «اندیشه‌ی خیامی» نام برآورده است. اسناد تاریخی چندان آگاهی شایسته، استوار و درخور اعتماد در باره‌ی زندگی خیام به ما نمی‌دهند که خاطر ما را به کلی جمع کنند. پس بیاییم از منظری دیگر به خیامی دیگر هم توجه کنیم.

عمر بن ابراهیم خیام شاعر، هر کس که بوده و هر گونه که زیسته و هر کار که کرده، تمام شده و رفته است. اما مردم ما قرن‌هاست که اعتراض‌های هستی‌شناسانه و پرسش‌های حیرت‌آلود خود را، بارها و بارها، در قالب رباعی‌هایی ساده ریخته‌اند و به حساب جاری شخصی به نام خیام واریز کرده‌اند. هر کس با هر سلیقه‌ای بخواهد عمر بن ابراهیم خیام را منکر شود، یا خیام و خیامی را دو کس یا بیشتر بیندارد، یا این که رباعی‌های

پدید آمده را بی‌ارتباط با عمر بن ابراهیم بداند، و هر چیز دیگر مانند این‌ها؛ اما هرگز نمی‌تواند منکر وجود این همه رباعی‌تامل‌برانگیز بشود که به نام خیام روی دست تاریخ مانده است.

کسی که امروز به نام «خیام» در ضمیر جمعی جامعه نقش بسته و چیزی که امروزه به نام «اندیشه‌ی خیامی» در ذهن جمعی جمعی پدید آمده است، خود بی‌شبهت به اسطوره نیست. این که ملتی بزرگ و اسطوره‌پرداز، برای باز نمود بسیاری از خواست‌ها، باورها، آرمان‌ها و آرزوهای خود، چندین هزار رباعی بسازد و آن را به حساب کسی بریزد و از زبان کسی بگوید، تا او حنجره‌ی فریادش و زبان گویایش باشد، چیزی جز اسطوره‌پردازی نیست.

من گمان می‌کنم این خیام ۹۰۰ ساله، تامل‌برانگیزتر از آن خیام هفتادساله است. مردم ما در چگونگی پدید آمدن آن خیام و کیفیت اندیشگانی‌اش نقشی نداشته‌اند؛ اما این خیام ۹۰۰ ساله را خود مردم با سلیقه‌های متفاوتشان آفریده‌اند و حرف‌های دلشان را بر زبان او نهاده‌اند. و از بازگفت آن‌ها در طول تاریخ لذت برده‌اند. اینک گزاره‌هایی که از زبان این خیام شنیده می‌شود، پیام اندیشگانی بخشی از جامعه‌ی ماست که باید به آن توجه کرد».

این سخن بدین معناست که مردم ما در درازنای تاریخ، همواره به به خیام نیاز داشته‌اند. همچنان که به فردوسی، همچنان که به مولوی، همچنان که به سعدی و همچنان که به حافظ. هر کدام از این بزرگان ادب پارسی بخشی از نیازهای عاطفی، فکری و فرهنگی این مردم را پاسخ داده‌اند و پاسخ می‌دهند.

#### ۷. اعتبار جهانی (شهرت خیام...)

خیام یکی از نام‌دارترین و شاید نام‌دارترین شاعر ایرانی باشد که سروده‌هایش در سراسر جهان گسترده شده باشد. صدها ترجمه به زبان‌های گوناگون شرقی و غربی از رباعیات خیام در جهان منتشر شده و هر روز این گسترده‌گی افزایش می‌یابد. در روزگاری که هر ملتی به دنبال بهانه‌هایی برای شناخته‌شدن در سطح جهانی دارد. و صدها

هر چند می‌توان ادعا کرد که تفاوت جهان و انسان امروز با جهان و انسان دیروز در ریشه‌هاست و نه در میوه‌ها، با این وجود بشر جدید، جهان جدید را خلق نکرد بلکه آن را از دل دنیای کهن کشف کرد. این کشف به مدد علوم تجربی صورت گرفت که نتیجه آن در عالم، استخدام نیروهای طبیعت بود. ۵- از مهمترین راه‌های شناخت عبور از عصری به عصر دیگر وازدوره‌ای به دوره جدید، این قاعده کلی است که امور طبیعی، قواعد و ظواهر دوره و عصر قلبی به امور غیر طبیعی، استثنائات و بواطن دوره جدید تبدیل می‌شوند و بالعکس. این قاعده در مقایسه بشر و جهان گذشته با بشر و جهان جدید صدق می‌کند.

## نمایه‌ی منابع

- موحد، ضیاء (۱۳۸۹)، دیروز و امروز شعر فارسی، تهران: هرمس.
- حسن‌لی، کاووس (بهار ۱۳۸۳)، گزیرهای ناگزیر در دقایق الهام...، مجله‌ی زبان و ادب، ویژه‌ی زبان و ادب فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره‌ی ۱۹.
- حسن‌لی، کاووس (۱۳۹۱)، گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران، تهران: نشر ثالث، چاپ سوم.
- حسامپور، سعید و کاووس حسن‌لی (بهار ۱۳۸۴)، زیبایی‌شناسی شعر خیام – پیوند اجزای کلام، پژوهش‌های ادبی، شماره‌ی ۷.